

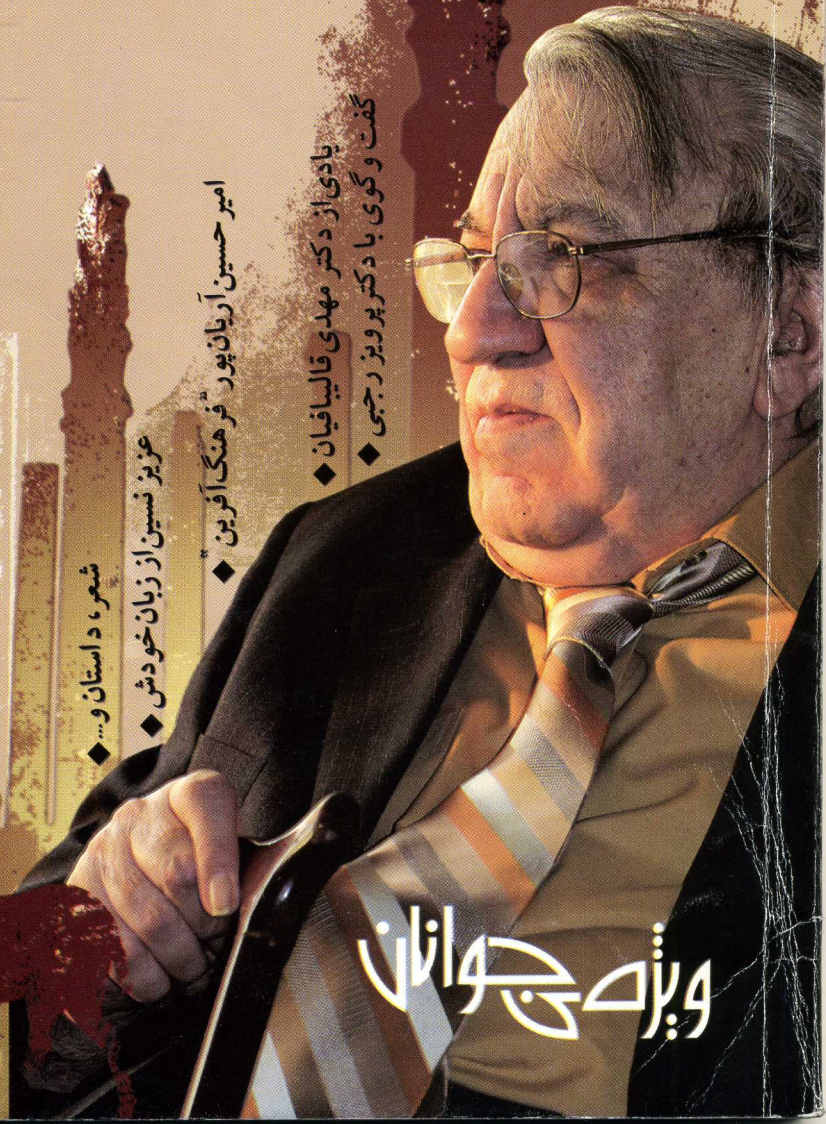
۱

دو شصت و نه ساله‌ها تن در صد و هشتاد و دو ۱۳۹

چیتا

سال بیست و چهارم، شماره‌ی ۱۰
شماره ردیف ۲۴۰، تیر ۸۶
ماهانه، ۱۴۸ صفحه، ۱۵۵۰۰ ریال

سیاسی
اجتماعی
علمی
ادبی
هنری



- ◆ شعر، داستان و... ◆
- ◆ عزیز نسین از زبان خودش ◆
- ◆ امیر حسین آریان‌پور فرهنگ آفرین ◆
- ◆ یاد‌ی از دکتر مهدی قالیبافان ◆
- ◆ گفت و گوی با دکتر پرویز رحیمی ◆

ویژه جوانان

ایمان

دو شعر از زاله اصفهانی
 خورشید در آینه‌ی دریا
 آنان که رفتند
 آنان که ماندند
 آنان که می‌آیند و می‌آیند از این پس
 سیل روان
 تا بی‌کران،
 تا بی‌کرانی.
 جز آن چه من دیدم
 بسی دیدند و بینند
 از روز و شب‌ها
 از زمین
 از زندگانی...

هر صبحم
 با تابش خورشید و آوای شباهنگ،
 بی‌ما و با ما،
 روز آغازین دنیا است.
 برخیز و بنگر
 خورشید در آینه‌ی دریا،
 چه زیباست!
 چه زیباست!

چه شدیم؟
 شدیم مشعل سوزنده، تانپندارند،
 چو برق شعله کشیدیم و ناپدید شدیم.
 چو آن ستاره که لرزید تا سپیده‌ی صبح،
 شب سیاه به سر برده، روسفید شدیم.

نه تاج زهره، نه زنار زرنگار زحل،
 شراره‌ای که ز افزاره* سرکشید، شدیم
 به کام تیره‌ی خودکامگان، شرار شرنگ.
 به جام روشن آزادگان، نبید، شدیم.
 به شوق دیدن دریا و آن رهایی‌ها،
 چو قطره‌ای که ز ابری فرو چکید، شدیم.
 مزار ما که شود سایه سار چلچله‌ها،
 گواه ما، که پیام آور نوید شدیم.
 به سنگلاخ‌گون زار تفته روییدیم،
 نهال نغمه و گل بوته‌های امید شدیم.

احمد حیدریگی
 هجرانی

سال‌ها هجری و هجرانی و تنهایی بود
 سال‌های دل خونین و شکیبایی بود
 هیچ‌کس آب به این مزرعه‌ی تشنه نداد
 هر چه رویید در این جا، همه صحرا بی بود
 دانه بسیار فشانیدیم و، نروید ز خاک
 گرچه هنگام گل و، فصل شکوفایی بود
 خاک بی‌رحم به ما هر چه ستمکاری کرد
 شکوه‌ها مان همه از گنبد مینایی بود
 دوزخی هست اگر، مشتعل و، مُرده‌گداز
 دوزخ زنده‌ی ما، دوزخ دنیایی بود
 آن‌که از این همه بیداد به فریاد رسید
 پرچم سرخ سحر، در شب یلدایی بود

آخرین

*: افزاره = ابلاب

۹
 افزاره - سفی محل